

۲۰۱۰/۹/۱۲

کانديد اکادميسين سيستاني

تأملی برای تحقق نظر آقای باری جهانی

برای جناب باری جهانی، شاعر، نویسنده و تحلیلگر برجسته مسایل افغانستان طول عمر وسلامت آرزو میکنم! ار روزی که مفکوره تجزیه افغانستان درمییدای جهانی مطرح شد و از سوی آقای ولی احمد نوری نویسنده پرشورافغان به عنوان یک مفکوره ضد ملی و ناقض تمامیت ارضی افغانستان محکوم و برای نظرخواهی هموطنان پیش گردید، صاحب نظران و خبره گان افغان از داخل و خارج کشور نسبت به این مسئله حساس ملی سهم گرفتند و قلم برداشتند و با تحلیل های وطن پرستانه دراین راستا ابراز نظر کردند. درمیان این همه نظریات عالمانه و آموزنده ، برای من تحلیل های آقای سید هاشم سدید و آقای عارف پوپل و آقای جهانی بیشتر دلچسپ واقع شد.

تا آنجایی که من از نوشته آقای جهانی دریافته ام، ایشان این پیام را به موطنان انتقال داده اند که این تحلیل ها و این ابراز نظرها، در وضعیت پراگندگی و بی انسجامی از آدرس های مختلف و متفاوت چنانکه منظور نویسندگان است، چندان مؤثر نمی باشد بلکه زمانی مؤثر و تاثیرگذار خواهد بود که افغانهای چیز فهم و با دانش در یک شوری یا یک اجماع ملی گرد آیند، و بعد متحدانه صدای خود را بکشند، آنگاه است که هریک از این نوشته ها و تحلیل ها و نظریات اثری چون انفجار یک توپ خواهد داشت. در غیر آن هر قدر این تحلیلات عالی و همه جانبه نوشته شده باشند، در صورت تک صدائی به حبابی میماند که برای لحظه ئی در روی امواج بیکران انترنت ظاهر و بزودی ناپدید میشود و کسی از آمد و رفتش آگاه نمیگردد. پس برای اثر بخشی بهتر و خوبتر این نظریات و این تپ و تلاش ها که همگی بخاطر نجات افغانستان از بحران موجوده ابراز شده و میشود، باید باهم متحد شد و باید سازمان یافته و هدفمند و از روی عشق به افغانستان عمل نمود.

تأمین وحدت و همبستگی روشنفکران افغان در خارج بمنظور نجات کشور از بحران فساد مالی و اداری و بحران قاچاق مواد مخدر، بحران نا امنی و بحران تفرقه های قومی و زبانی و بحران زورگوئی و انحصار طلبی و بحران مداخلات کشور های دور و نزدیک همسایه و بالاخره بحران ترکیب و ساختار حکومت سهامی موجوده، آرزوی بسیار عالی و وطن پرستانه است و بیگمان هر افغان با درد و بادرک و بیدار وجدان چنین آرزوی نیک را در دل می پروراند، اما بیایید در مورد مشکلات و امکانات عملی این آرزومندی در خارج از کشور کمی بیندیشیم.

چرا در مدت سی سال اخیر که افغانستان در آتش جنگ های قدرت طلبی چپ و راست مورد حمایت کشورهای خارجی چون گندم بریان میشد، چنین یک تشکل سیاسی بوجود نیامد؟ چرا افغانهای تحصیل کرده و خارج دیده ساکن غرب در این مدت از خود تحرک نشان ندادند و دست به ایجاد یک چنین تشکلی نزدند؟

آیا کسی یا مقامی و یا کشوری آنها را از انجام چنین عملی باز میداشته است؟ فراموش نکنیم که همین چیز فهمان و تحصیل کردگان افغان در مدت اشغال کشور از سوی اتحاد شوروی خیلی پرتحرک تر از امروز بودند و رسانه های گروهی هر روز و هر هفته و هر ماهی از گردهم آئی و میتنگ ها و ملاقات های آنها با دولت های اروپائی و امریکا اخباری پخش میکرد ولی امروز که مردم افغانستان از یکسو در آتش بمباردانهای کور نیروهای خارجی (امریکا و ناتو) خاکستر شده میروند و از دیگر سو در کام عملیات انتحاری به هوا پرانده میشوند و اگر از این همه آفت ها جان سالم بدر برند، توسط جنگسالاران درنده خوی حاکم برسرنوشت مردم مورد نهب و غارت قرار میگیرند و آخرین رمق حیات شان برباد میرود و حکومت برای رفع این همه قانون شکنی ها و نا امنی ها چنان ناتوان است که کشوریسوی فروپاشی فرو میغلطد ولی نمیتواند جلو آن عده از عناصر وطن فروش را که بطور علنی سخن از تجزیه میزنند، و طرح های تجزیه خواهی را به دشمنان افغانستان در برلین پیش میکنند بگیرد، چرا این تحرک درمیان خبره گان و چیز فهمان افغان مقیم اروپا و امریکا(به استثنای تنی معدود) چندان قابل لمس نیست؟ این درحالی است که امروز برخی از افغانهای ما خوشبختانه صاحب شبکه های جهانی تلویزیونی نیز هستند و اگر یک چنین تشکل سیاسی ایجاد شود به یقین که از سوی این شبکه ها حمایت خواهد شد.

به نظر این عاجز، اولین مشکل یا علت فقدان یک تشکل سیاسی در خارج از افغانستان، علاوه بر اختلاف نظر ها و

سابقه ها و خود برتریبینی ها، عدم امکانات مالی برای جمع شدن افغانها در یک محل و در زیر یک سقف بوده است؟ به سخن دیگر اکثریت افغانهای که آرزومندی ایجاد یک تشکل سیاسی ملی را میکنند، امکانات دعوت و تدارک اعاشه و ایاتة مثلاً پنجاه نفر مهمان را در یک شهر و یک هوتل ندارند و برخی حتی توان دعوت دو نفر را هم شاید نداشته باشند. از این است که هرکس با بلند شدن چنین صدایی از آن استقبال میکند ولی بزودی این صدا خاموش میشود چونکه امکانات عملی این صدا وجود ندارد.

دومین مشکلی که افغانها برسر آن به توافق نمیرسند، مسئله رهبری یک چنین تشکل سیاسی است. به همه معلوم است که در پنج دهه اخیر همه تحصیل کردگان و تعلیم دیدگان افغانستان با اثر پذیری از فضای سیاسی جنگ سرد میان دو ابر قدرت شرق و غرب، به نوعی به احزاب و گروه های چپی یا راستی منسوب شده اند و چون این گروه ها در میدان عمل، مرتکب جنایت و اعمال بسیار شنیع و مخرب در حق مردم و وطن خود شده اند، بنا برین افغانهای مهاجر مقیم اروپا و امریکا که در اصل ایجاد یک تشکل سیاسی با هم اختلافی ندارند، ولی برترکیب و عناصر متشکله این چنین تشکلهای بسیار حساس و باریک بین و سخت گیر هستند و میترسند که مبادا باز همان عناصر امتحان داده (سرمه آزموده) در این تشکل شان رخنه نکند و آنرا بسوی اهداف گروهی و حزبی خود به بیراهه نبرد و باز مردم را به مصیبتی بدتر از گذشته سردچار نکنند، بنابراین اکنون هرکس که خود را برای رهبری چنین تشکلی کاندید نماید، فوراً مخالفان بر او تاپه انتساب به یکی از احزاب بدنام قبلی را می زنند و بدینگونه در ذهن مردم تخم بی اعتمادی پاش داده میشود و طبعاً کاندیدی که جز نیت خدمت به وطن هیچ آرزوی دیگری هم نداشته باشد، از اشتراک و سهم گیری خود به چنین تشکلی دلسرد و پشیمان میگردد.

سومین مشکل، سراغ ندادن اشخاص یا شخصیت های ملی، غیر وابسته به گروه ها و احزاب سیاسی چپ و راست قبلی در خارج است. هرکس میترسد که اگر چنین چهره های را به مردم معرفی کند، مبادا بجای کمک به شخصیت او، لطمه ئی به شخصیت او برساند، زیرا که از چند دهه بدینسو میکروب تفرقه های قومی و زبانی و مذهبی و ایدئولوژیکی چنان در پیکر وحدت ملی ما رخنه کرده که اگر شما نام کسی را بگیری، چون این کس منسوب به یک منطقه و یک قوم و یک زبان است، قبل از اینکه عمل او را ببینند و ملاک عمل قرار بدهند، فوراً او و کسیکه وی را پیشنهاد کرده، به هزار و یک گناه ناکرده متهم میکنند، و بدینسان شخصیت وی را با اتهامات میان تهی خود جریحه دار و خودش را از نیت خدمت به مردم و وطن دلسرد میسازند. اینکه چگونه میتوان از این حصارهای آهنین یا این هفت خوان رستم عبور کرد؟ کاری است که زور حضرت فیل میخواهد.

راه حل چیست؟

با در نظر داشت تمام این موانع میخواهم بگویم که تشکل یک جرگه روشنفکری بدور یا محور کسیکه از امکانات مالی برخوردار نباشد در شرایط پراگندگی کنونی کار نا ممکنی خواهد بود، برای تحقق این آرزو باید به سراغ کس یا کسانی رفت که هم توان مالی داشته باشند و هم علاقمند کمک به نجات کشور باشند. من یک چنین شخصیت غیر وابسته ملی را به شما معرفی کنم که از سه سال به اینسو با وی هیچگونه تماسی نداشته ام و امیدوارم صحتمند باشد و به این خواست وطنی و ملی ما نیز عطف توجه کند. هموطنان بیغرض و بی مرض اختیار دارند که او را قبول کنند یا کسانی دیگری را که می شناسند به ما معرفی کنند تا شناخت ما از ایشان بیشتر شود.

من در اروپا و در کشور آلمان در سال ۲۰۰۴ میلادی در محفل بزرگداشت از ۸۵ مین سالگرد استرداد استقلال افغانستان برای اولین بار با یک شخصیت اجتماعی افغان معرفی شدم که در گوشه ئی از سالون بزرگ نشسته بود و به سخنرانی دانشمندان و سخنرانان محفل گوش میداد. در یک فرصت یکی از برگزارکنندگان محفل گفت: این شخص به مناسبت بزرگداشت از جشن استرداد استقلال افغانستان ده عنوان کتاب از دانشمندان افغانی را با پول خود در پشاور به چاپ رسانده است که امروز در این محفل به علاقمندان تقدیم خواهد شد. وی علاوه کرد که این شخص مصارف کرایه محل کنفرانس را نیز پرداخته است و در تمام محافل فرهنگی که از سوی (دافغانستان دفرهنگی و دی تولنه) برگزار میگردد، این شخص سهم فعال میگیرد. گفتم نام ایشان چیست؟ گفتند **حاجی فضل الرحمن** است و پنج پسر رشید و تحصیل یافته دارد که هر کدام شان در یک رشته بخصوص تحصیل کرده اند، یکی داکتر طب است، دیگری انجنیر برق است و سومی در رشته اقتصاد درس خوانده و چهارمی در بخش تجارت و پنجمی هم مصروف تحصیل در رشته منجمنت است. در آن دیدار من فرصتی برای تبادل افکار با وی را نیافتم و دوباره به سویدن برگشتم.

در سالهای ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ نیز من برای اشتراک در محافل یاد بود از سیصدمین سال قیام میروس خان هوتکی برضد صفویان و یاد بود از جنبش ایملخان مومند بردولت مغولی هند به دعوت (دافغانستان دکلتوری و دی تولنه) به

المان دعوت شده بودم و باز هم خود را با همین مرد جواد و فرهنگ دوست روبرو دیدم. در سال ۲۰۰۷، در سیمینار علمی بزرگداشت از ۲۶۰ مین سال تاسیس دولت معاصر افغانستان من و تعداد دیگری از افغانانی که از امریکا و انگلستان و کانادا و سویدن و هالند و دیگر شهرهای المان در این محفل دعوت شده بودیم، در هوتلی بود وباش داشتیم که متعلق به حاجی فضل الرحمن خان بود و دوصالون بزرگ و مجلل با یک مسجد هم پیوست به این هوتل در همان محل برگزاری کنفرانس بصورت عصری اعمار شده بود که این سالونها نیز به جناب فضل الرحمن تعلق داشت. در یک فرصت تنگ حین بازدید از سالون بزرگ پذیرائی هزار نفری که بشکل بسیار جالبی دیکور شده بود، من از حاجی فضل الرحمن خان پرسیدم: سنگ فرشهای زمین سالون و نشاب ها از سوی چکسی انتخاب شده است، گفت اینها همگی به سلیقه شخصی خودم تزئین یافته اند، من این سنگها و مُبل ها را از چین خواسته ام و هیچکس دیگری در اعمار ملحقات این سالونها و دیکوریشن آن ها نقشی نداشته است. وی اظهار کرد که اگر در افغانستان امنیت می بود، من این سالونها را در کشور خودم اعمار میکردم ولی متاسفانه که به علت عدم امنیت ومصونیت من نتواستم در کشور خودم این خدمات را ارائه کنم. تماشای هر بخش از این سالونها و نظریات و ایده های آن مرد مرا به استعداد و ابتکارات و خلاقیت های شگفت انگیز این افغان بیشتر معتقد میساخت و او را تحسین میکردم.

برداشتی که من از صحبت‌های حاجی فضل الرحمن خان در آن روز کردم چنین مینمود که وی بکدام گروه سیاسی تعلق و وابستگی ندارد و از لحاظ بینش سیاسی دارای دیدگاه ملی و طرفدار توسعه معارف و فرهنگ و تحصیل دانش برای افغانستان است. از اینجا میتوانم بگویم که وی مردی سخاوتمند و جواد است و همت و توان استقبال از برگزاری محفل افغانها را با تامین اباته و اعاشه برای دو سه روز دارد. حال اگر صاحب نظران و اندیشه وران افغان قصد داشته باشند که واقعاً برای نجات کشور کاری از صدق دل انجام دهند، چه بهتر که از حاجی فضل الرحمن خواهش کنند تا به حیث رئیس مؤقت جرگه روشنفکران اروپا در این راه پیشگام شوند و تحت سرپرستی و ریاست او افغانها در زیر یک سقف گرد هم آیند و به تبادل نظر بپردازند و به تشکیل یک حرکت ملی چنانکه خواست آقای جهانی و دیگر صاحب نظران افغان باشد، دست یازند.

این بود دیدگاهم بمنظور تحقق نظریات آقای جهانی، تاخبره گان را چه در نظر آید؟

پایان ۱۲/۹/۲۰۱۰